



### ورکشاپ vip

آموزش ترور و سربردن بدون درد و خونریزی با اساتید مجرب

### دعوت به همکاری

تعدادی عضا ترجیحاً مجرد با روابط عمومی بالا جهت فشردن دکمه کنترل‌سی

### دعوت به کار

تعدادی جلوی کولر خواب مبتدی جهت اثبات فرضیه سرماخوردگی ورد فرضیه کرونا عدم سو پیشینه در دروغگویی الزامی است

### استخدام فوری

تعدادی زنگ زن خانه مجرب ترجیحاً ۳ سال سابقه کار زنگ خانه‌ها را بزند و در برود

جهت شناسایی خانه‌های خالی و پرکردن فرم مالیات

انجمن مقاومتان برابر درمان

(مدیربخش جعل اسناد کمپ تیرانا)

برگزیدگان توسط مریم.ر. مشاوره رایگان می‌شوند.

# فروغ مثلاً جاویدان

پیام‌های منتشر شده از بیسیم مرکز فرماندهی عملیات فروغ جاویدان

▲ | فروغ زال  
 ■ سوم مرداد ۱۳۶۷

از مرکز فرماندهی به ارتش آزادیبخش بزرگ خلق خواهان و برادران مبارز! اکنون می‌خواهیم مجاهدت انقلابی شما را در عملیات فروغ تا ابد جاویدان نظاره‌گر باشیم. این شما و این ۱۲۰ دستگاه تانک، ۴۰۰ دستگاه نفربر، ۹۰ قبضه خمپاره‌انداز ۸۰ میلیمتری، ۳۰ قبضه توپ ۱۲۲ میلیمتری، ۱۵۰ قبضه خمپاره ۴۰۰ میلیمتری، ۱۰۰۰ قبضه تیربار کلاشینکف، ۳۰ قبضه توپ ۱۰۶ میلیمتری و ۱۰۰۰ دستگاه کامیون و خودرو که اگر شما هم نبودید و همین دستگاه‌ها را خالی خالی به میدان بفرستیم به تنهایی زمین‌های زیادی را به تصرف خود در می‌آوردند. پس بیا خیزید و تهران را ۳۳ ساعته فتح کنید.

■ چهارم مرداد ۱۳۶۷

از مرکز فرماندهی به ارتش آزادیبخش خلق شما ۸۰ درصد از حجم ۳۳ ساعته خود را مصرف کرده‌اید. این عملیات فروغ جاویدان است. حداقل بیچار نشینید و در این مدت بروید خلق را آزادی ببخشید. با آتش زدن مصدومان و کارکنان بیمارستان اسلام آباد غرب، خلق را از روح و جسم رهایی بخشید و به همگان نشان دهید که برای چه

آمده‌اید. وعده ما چند ساعت دیگر، رژه میلیشیا مقاومت در میدان آزادی تهران.

■ شش مرداد ۱۳۶۷

از مرکز فرماندهی به ارتش آزادیبخش مجاهدان خلق بیا خیزید و قدم استوار دارید که فقط و فقط ۲۵۰ کیلومتر دیگر تا تهران راه باقی است. در این عملیات فروغ نسبتاً جاویدان تا رسیدن به مقصد نهایی با به پای شما از خاک «دشمن دشمن ما که دوست ماست» شما را فرماندهی می‌کنیم.

■ هشت مرداد ۱۳۶۷

از مرکز فرماندهی به ار... منتظر پیام فتح‌تان بودیم، صدای فختان از تنگه چارزیر به گوش رسید. اگر مطابق با نقشه عملیات فروغ تقریباً جاویدان پیش می‌رفتید نباید مقاومتی پیش رویتان قرار می‌گرفت چرا که خلق همواره تشنه آزادیبخشی شما هستند. اگر چنین بود اکنون داشتید چمن‌های میدان آزادی را شخم می‌زدید و هر جنبنده‌ای را در آنجا آزادیبخشی جمعی می‌کردید. یاد باد آن جاماندگان ارزشمندمان، تاک و نفربر و خمپاره‌انداز و توپ‌های عزیز.

نه!  
 اصلاً هم  
 درد نداشت!



طراح: سید مهدی موسوی

▲ | امین شفیعی



آن یگانه دوران، آن صاعقه فروزان، آن کالرس و الکفتار، آن سبزه بنفشه بوش خونخوار، آن حناق و برونشیت ربوی، جلاده الجلود و قلاده القلود مریم رجوی (انفجرت از کانه) وروره جادوی ناطقین و رئیس گروهک منافقین بود. از عنفوان جوانی وی را به صور دنیا هیچ اعتنا نبود و جمله صور از خود زدودی تا به صورت مسعود رجوی رسید. پس دانست که وقت آن است که آخرین صورت دنیا را فرو فکند که صورت ناموس بود. پس به همراه مسعود نزد شوی که از مریدان هر دوان بود شد و فرمود: از جمله بحور جهان قطره‌ای و از جمله جبال جهان، ذره‌ای و از جمله تسمه پروانگان، پره‌ای نبود الا که بر سویادی دل سودا فکند و جیفه بر خلیفه جان باشد که روح است و تو را نیز گسست جمله بست‌ها لازم. شوی عرضه داشت: هاتان مولتان لا تفهمن الی تدر بتفنگ، یعنی ای دو مولای من! از آن چه گفتید هیچ نفهمیدم جز سر لوله تفنگ که خوشا آن طرف بگیریدش تا تیر آن در نرود. هر چه خواستید کنید.

از جمله کرامات که عرفای پاک‌طینت و صوفیان صافی مسلک داشتند، وی را فرمان حمله بود که هی کرامت فرمودی و به هر کرامت، یاران به ذکر یا مسعود حمله بردندی و خلق بکشتندی و از این روی، خویش را مجاهدین خلق نامیدندی. یک زمان که کثرت کرامت از ذره ذره پوستش کپه‌گونگی بیرون زده بود ذکر حمله فرمود فروغ جاویدان را و جمله مریدان افسار دریدند و به سمت ایران رمیدند؛ لیک ارتش ایران چو دیدند، مجدداً رمیدند. مریم را که یارای رمیدن به توان ۲ نبود، به ذکر حمله فرمانده آن عملیات را شهادت نوشاند که وی را شمر المازکیستان گفتندی.

چون انتقام فرمانده مقدر شد، خواست به وردی جدید جان شوهر خویش محفوظ بدارد. پس ورد بگفت و مسعود رجوی پنهان گشت. لیک مقامش تنها در حد ورد پنهان کردن بود و چون ورد پیدا کردن ندانست مسعود برای همیشه کم نمود و از آن روز مدام به تذهیب نفس مشغول است تا با فتح وادی جدید، درس ایشان به ورد پیدایش رسد و مسعود را مجدداً بازیافت گرداند.

گویند روزی ده تن از یاران خواص خویش گرد آورد و گفت دهند بیاورید. مریدان دهند بچستند و به نزد ایشان برگشتند و جمله بندها پاره کردند. گفت ایها الارونه (جمع مکرر روانی) بندها چه پاره کردید؟ گفتند ای مراده! (مراد مؤنث) مگر در مرحله بعد دهند دگر کنار هم نگذاری که ما گسستن آن را نتوانیم و بگویی باید با هم وحدت داشته باشیم؟ گفت ایها الحمقا! آن جوق بود نه بندها! خواستم دهند ایران فردا را بنویسم! پس چون مریدان را بند دیگر نبود، بند از تنبان خویش گشودند و دهند تنبان فردا بنوشند.

یکی از مریدان را سؤال پیش آمد که ای مراده! چگونه دریکی از بنود ده گانه از لیبرالیسم سخن گفتی که ما مارکسیست خلیقم و با شیوخ سعودی چگونه نشینی و مارکسیست خلق اگر لیبرالیست کرد لیبرالیست می‌گردد و به نیستی متصل! مریم فرمود این سری غریب است که اغیار را تاب شنیدن آن نیست! گوش هوش جلو بیاور تا بگویم. چون مرید گوش بیاورد، گوشش را گاز گرفت تا بدانند در اردوگاه آلبانی فقط مریم سؤال می‌پرسد و مرید، گوش گیران به سمت توثیتر شناخت.

## ذکر جلاده الجلود مریم رجوی

## سر به سر سعدی باز خرید حکیم

▲ | محمد اسدی



دو درویش خراسانی ملازم یکدیگر سفر کردند. یکی ضعیف بود و هر دو شب یکبار غذا خوردی، دیگری قوی بود و روزی سه بار خوردی. هرگاه درویش قوی طعام می‌خورد، درویش ضعیف به او معترض می‌شد که: «مگر خوردی فراموش کردی که دوباره می‌خوری؟» از قضا این دو درویش بر در شهری به تهمت جاسوسی، گرفتار آمدند. مأمور پادشاه، این دو را گفت: «به ما خبر داده‌اند که سه جاسوس زن که هر سه خالی درشت بر پیشانی دارند، اسناد مملکت را از کاخ ربوده‌اند. شاید آن سه زن شما باشید.» درویش اول که بنده خدا چیزی نخورده بود، نای حرف زدند. درویش دوم گفت: «اما ما مرد هستیم.» مأمور گفت: «شاید حیل‌تان باشد.» درویش گفت: «اصلاً ما دو نفر هستیم. شما دنبال سه نفر هستی.» مأمور گفت: «راستش را بگو پدر سوخته! نفر سومتان کجاست؟ شما را در بند می‌کنم تا نشانی از آن سومی به ما بدهید!» خلاصه دو درویش را در خانهای محبوس کردند و در خانه را گل گرفتند.

بعد از چند روز، مأمور به حضور پادشاه رسید. زن زن را با خال‌های سیاه بر پیشانی دید که بر گرد امیر نشستند. مأمور از این صحنه تعجب کرد و گفت: «این همان سه جاسوس نیستند مگر؟» امیر گفت: «این سه را من خود می‌دانم چگونه مجازات کنم.» مأمور، پشیمان از زندانی کردن آن دو درویش بی‌گناه، در را برای آنها گشود. قوی را دیدند مرده و ضعیف جان سالم به در برده. حکیمی گفت: «آن یکی بسپار خوار بوده است و طاقت بینوایی نیاورد و هلاک شد. وین دگر خوشتندار بوده است و بر گرسنگی صبر کرد و به سلامت ماند.» درویشی که زنده ماند بود، گفت: «چرا چرند می‌بافی؟ آن خدایا، مرز، نقشه زندان را بر کمرش خالکوبی کرد تا از حبس بگریزیم، اما از شدت عفونت خالکوبی، جان سپرد. من نیز از انبان آذوقه‌های او خوردم و جان سالم به در بردم.» از همین رو، حکیم خود را باز خرید کرد و از جایگاه حکیمی استعفا داد.

## نکال هفتگی هی نگویید فال‌هایت الکی است!

▲ | محدثه مطهری



**فروردین:** این هفته به مراد دلتان می‌رسید. بالاخره در این هفته یک دست لباس مناسب که هم جایی از آن پاره نباشد، هم استین و پاچه‌اش وسط راه کم نیاید و هم چهارتا دکمه داشته باشد، پیدا خواهید کرد. بالاخره یک کف دست بیشتر پارچه استفاده شده، پارچه‌اش هم سالم بوده، تازه دکمه هم دارد. طبیعی است قیمتش بیشتر باشد!

**اردیبهشت:** این هفته به یک کنفرانس بین‌المللی مهم که به‌صورت آنلاین برگزار می‌شود، دعوت می‌شوید. به‌به، تبریک می‌گویم. چقدر شما باکلاس شدید. زبانتان خوب بود دیگر؟ خیلی هم عالی. اینترنت‌تان چطور؟ آها، صحیح... پس ولش کنید. اصلاً این کنفرانس‌ها مگر برایتان آب و نان می‌شود؟

**خرداد:** این هفته باید امانتی دوستان را پس بدهید. نه عزیزم، نمی‌شود، باید پس بدهید. یعنی چه که دوستش داشتیم، خیلی قشنگ است، برود یکی برای خودش بخرد! خجالت بکشید. آدم وسایلش را به صندوق امانات بانک فلان بسپارد امن‌تر از شماس!

**تیر:** آقا ما هر کجا لازم باشد شهادت می‌دهیم که شما قلب بزرگ و مهربانی دارید. کوتاه بیایید و این هفته سراغ خریدن گوشت و استخوان برای سگ‌های ولگرد نروید. لامصب‌ها تکه پاره‌مان کردند! به جای آن یک مقدار گوشت بخريد و به همسایه نیازمند ته کوجه‌تان بدهید. هوم؟

**مرداد:** این هفته اتفاق خاصی در فضای مجازی نمی‌افتد. بروید استراحت کنید و قسمت «اظهارنظران» مغزتان را خاموش کنید. سوخت از بس اظهارنظر کرد!

**شهریور:** این هفته برای تفریح در بستر هیچ رودخانه و در ساحل هیچ دریا و دریاچه‌ای نروید وگرنه یا سیل می‌بردتان یا سونامی! مگر زاینده‌رود در اصفهان یا دریاچه ارومیه؛ این جاها خبری نیست.

**مهر:** می‌دانم هفته سخت و پر استرسی است ولی نگران نباشید. اگرچه دوستانتان از امروز برنامه چیده‌اند که جمعه بعد، قبل از طلوع آفتاب بروید کوه، ولی خودشان هم جمعه تا ساعت ۱۰ صبح می‌خوابند. پس آرام باشید، جای نگرانی نیست.

**آبان:** این هفته حتماً یک خبر خیلی خوب می‌شنوید. اگر خیر خوب نشنیدید، به ماه تولدتان شک کنید؛ شاید ماه دیگری به دنیا آمده بوده‌اید. هی می‌گویید فال‌هایت الکی هستند، نه خیرش هم! خیلی هم راست راستکی هستند.

**آذر:** این هفته هم به سردگمی خواهد گذشت. دارید خودتان را برای کنکور سال ۱۴۰۲ آماده می‌کنید ولی همچنان سردرگم هستید. این هم نه برای رشته و آموزشگاه کنکور و مدرسه خوب، بلکه برای اینکه بدانید بالاخره دینی و زبان و عربی در کنکور هستند یا نه! انصافاً پیش‌بینی کارهای سازمان سنجش برای فالگیر قهاری چون من هم قفل است!

**دی:** این هفته‌تان با یک کمپین که نه، پوشش جدید گره خورده. حالا یا می‌پویند یا به آن انتقاد جدی می‌کنید یا هرکس عضو شده را شمامت می‌کنید یا به هرکس شمامتان کرد، تکه می‌اندازید. خلاصه اگر چه با این پوشش‌ها اتفاقی نمی‌افتد، ولی لااقل دورهم حوصله‌مان سر نمی‌رود.

**بهمن:** این هفته هم غصه می‌خورید. یعنی حالا حالا غصه می‌خورید. کلی پول پس‌انداز کرده بودید، دادید اشتراک شبکه نمایش خانگی خریدید که آن سریال معروف را قانونی تماشا کنید، ولی سریال توقیف شد! تقصیر خودتان است. دخترخاله‌تان هزار بار گفت بیا به‌صورت غیرقانونی برایت روی فلش بریزم، گوش نکردید!

**اسفند:** این هفته شما هم مثل بهمن ماهی‌ها می‌گذرد. با این تفاوت که شما غصه پول اشتراک را نمی‌خورید، شما ناراحتید که کلی وقت گذاشتید سریال را دیدید ولی دیگر نمی‌فهمید آخرش چه می‌شود. بالاخره دغدغه‌ها متفاوت‌اند دیگر.

## مروزی بر مطبوعات طنز قدیمی ایران

▲ | بهزاد توفیق‌فر



قدیم‌تراها که هنوز هنرکهن تعزیه‌خوانی، شهرت و جایگاهی داشت و از تکیه دولت وسط طهران تا دورترین روستاهای ایران، برای خودشان «حسین‌خوان» و «ابوالفضل‌خوان» داشتند، یکی از نقش‌هایی که «مرد» می‌خواست تا قبولش کند، «شمر‌خوان» بود. چون حتی اسم شمر هم موجب لعنت و تنفر مردم بود، چه رسد به... اما این روزها با پیشرفت علم و ظهور و گسترش رسانه‌های جمعی و فردی، دیگر قبول نقش شمر و خولی و سنان، «مرد» نمی‌خواهد، هیچ! باید «نامرد» هم بود تا نقش این اشقیا را زیرپوستی و کاملاً واقعی قبول و بازی کرد. می‌رسید کی؟ چی؟ چطور؟ عرض می‌کنم. مثلاً همین صاحبخانه‌هایی که مثل شمر، اجاره‌خانه‌هایشان را چندبرابر کرده‌اند و زیربار هیچ مصوبه و انصاف نمی‌روند. یا شرکت‌ها و تاجرهایی که مثل خولی، روی مایحتاج مردم چنبره زده‌اند و رحم ندارند. یا حمله‌هایی که هشت سال، مال و جان و حتی آب این مردم را به امضای عمروعاص‌ها و معاویه‌های زمان گره زده بودند و هنوز هم شمشیر به دست، علی را توصیه به بازگشت به برجام اشعری می‌کنند. یا مثلاً همین موشه‌دایان جانی که مثل رژیم کودک‌کش صهیونیستی در حال عادی‌سازی روابط با شمر و ابن‌لحم، به نمایندگی از برخی کشورهای عرب منطقه است.

